

میگرفتند. برعکس سپاهیان روم که سه سال بناچار سال یکمرتبه به حقوق خود می رسیدند در اواخر دوره عباسیان که دستگاه خلافت رو با نقراض و انحطاط میرفت در آنجا نیز مانند همه دستگاه های فاسد، حقوق سپاهیان عقب می افتاد و هر خلیفه ای که می توانست حقوق آنانرا بپردازد بیشتر بر مسند خلافت می نشست.

تا زمان سلجوقیان، حقوق سپاهیان، نقداً پرداخت میشد، ولی نظام الملك طوسی (در سال ۴۸۵ هجری در گذشت) وزیر خردمند و کاردان سلجوقی برای اولین بار حقوق نقدی را به تیول تبدیل کرد، و باره املاك را بجای حقوق برای سپاهیان معین نمود. نظام الملك اصلاحات مهمی در امور مملکت انجام داد که از آن جمله: تأسیس مدرسه مشهور نظامیه بغداد میباشد. این وزیر لایق، مدت بیست سال وزارت الب - ارسلان و ملک شاه سلجوقی را عهده داشت و در واقع فرمانروای حقیقی محسوب می شد چه که سلطان جز بشکار و خوشگذرانی و تشریفات رسمی بکار دیگری نمی پرداخت. نظام الملك که کشور سلجوقیان را پهناور دید از تنظیم دیوان برای سپاهیان منصرف شده و چنانکه گفتیم اراضی دولتی را با آنان تیول داد تا بدانوسیله قری و قصبات آباد گردد و صاحبان تیول برای ازدیاد محصول خویش بتوسعه کشاورزی مشغول شوند چه در غیر اینصورت دهات ویران می ماند و در امور کشور اختلال وارد می آمد پیش بینی نظام الملك عملی گشت و در مدت کوتاهی محصول کشور افزایش یافت و از آنرو سایر پادشاهان و وزیران همان رویه را تعقیب کردند و تا قرن گذشته موضوع تیول در ممالک اسلامی را رایج بود.

گفتیم که در آغاز اسلام همه مسلمانان سپاهی بودند

شماره سپاهیان

و شماره مسلمانان با سپاهیان برابر می نمود. در سال اول هجرت

شماره مسلمانان و سپاهیان از صد تجاوز نمی کرد و همه آنها در مدینه اقامت داشتند.

تدریجاً پاره ای از قبایل عرب مسلمان شدند و بر شماره سپاهیان افزوده شد بخاری در صحاح خود نقل میکند: که حضرت رسول فرمودند شماره مسلمانان را برای من

بنویسید و همینکه نوشتند هزار و پانصد نفر میشد اما در سال نهم هجرت هنگام جنگ

تبوك که آخرین جنگ زمان پیغمبر (ص) بود شماره مسلمانان (سپاهیان) بده هزار

سوار و بیست هزار پیاده رسید و در زمان ابوبکر و عمر این عده بصد و پنجاه هزار بالغ شد و در اواخر ایام خلفای راشدین شماره سپاهیان بسیصد هزار رسید و در اوایل بنی امیه شماره سپاهیان بصد هزار و سیصد و پنجاه هزار شد و این عده جمعاً دویست هزار زن و بچه همراه داشتند شماره سپاهیان مقیم مصر در آن موقع بدون زن و بچه چهل هزار بود البته در شام و ممالک ایران نیز سپاهیان جداگانه ای اقامت داشتند حضرت رسول (ص) در آغاز اسلام مرتب از مسلمانان سرشماری می فرمود و در زمان خلفای راشدین نیز این رسم جریان داشت بقسمی که هر روز صبح مأمورین مخصوص سرشماری میان قبیله‌ها می آمدند و می پرسیدند دیشب نوزادی (پسر یا دختر) برای شما پیدا شده است؟ و یا مهمانی برای شما رسیده و اگر رسیده چند نفر بوده اند؟

سپس نام و نشان نوزادان و مهمانان را با دقت یادداشت کرده در دفتر کل ثبت می کردند. این ترتیب در عربستان بود و در سایر ممالک نیز هر چند وقت یکمرتبه سرشماری دقیقی انجام می گرفت. مثلاً عمرو عاص برای اولین مرتبه در مصر سرشماری کرد و عبدالعزیز بن مروان (از ۶۵ تا ۸۶ هجری در مصر حکومت کرد) و قره بن شریک (از ۹۰ تا ۹۶) و بشر بن صفوان (۱۰۱) به ترتیب در مصر سرشماری انجام دادند و آخرین سرشماری (اعراب) در زمان هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۷ هجری) اجراء شد ولی صورت این سرشماری‌ها مانند سایر آثار امویان در نتیجه شورش‌های داخلی از میان رفت و اکنون در دست نیست بنی عباس آنقدرها با اعراب اهمیت نمی دادند و بیشتر مأمورین آنها (لشکری و کشوری) از ایرانیان و ترکان و غیره بودند و همینکه معتصم در ۲۱۸ هجری بخلافت رسید بعمال خود در تمام ممالک اسلامی فرمان داد نام عرب‌ها را از دفتر بپندازند و حقوق آنها را حذف کنند و اگر چه عرب‌ها در برابر این بی‌مهری خلیفه شورش نمودند ولی کاری از پیش نبردند و از آن هنگام دولت عرب سقوط کرد و سپاهیان اسلام از ایرانیان و موالی (۱) شدند و چون معتصم مرد و واثق جای او نشست.

۱ - موالی که جمع مولی است در زبان عرب چند معنی دارد که از آنجمله بمعنای زرخیز و بنده میباشد خلفای اموی برخلاف اساس دین اسلام که بر مساوات استوار گشته مسلمانان غیر عرب و بخصوص ایرانیان را از روی تعصب نژادی مولی یعنی بنده میخواندند. مترجم

دعبل خزاعی شاعر مشهور (۱) که آن موقع در صمیره میزیست بمناسبت مرگ معتصم و جلوس واثق این اشعار را سرود:

ترجمه شعر: سپاس خدا را که اندوهی نداریم خلیفه مرد و خلیفه ای آمد.
نه از مردن او کسی غمگین شد نه از آمدن این کسی شاد گشت در هر حال شماره سپاهیان بطور دقیق در زمان امویان و عباسیان معلوم نیست اما از قرائن موجود چنان بر میآید که عده آنان زیاد بوده است مثلاً یزید بن مهلب برای فتح کرگان و هازندران ۱۲۰ هزار سپاهیان منظم و عده ای داوطلب و موالی همراه داشت و شماره نظامیان مرتب هرون هنگام جنگ با رومیان باستانی داوطلبان و موالی ۱۳۵ هزار نفر بود و سپاهیان محمد بن طغج مؤسس سلسله اخشیدی مصر (۳۲۳-۳۳۴) بچهار صد هزار میرسید بعلاوه هشت هزار زر خرید جزو گارد مخصوص او بودند که هر شب دو هزار نفر آنان در کاخ سلطنتی کشیک میدادند ابن خلدون می گوید هنگامی که معتصم به عموریه (سرحد رومیان) رفت نصد هزار سپاهی با خود برد و هیچ بعید نیست که این ارقام درست باشد چه که مسلمانان سپاهیان بسیاری در مرکز خلافت و در مشرق و مغرب و مرزهای دور و نزدیک نگاه می داشتند و علاوه بر آنان هنگام جنگ داوطلبان و موالی و افراد غیر نظامی و هنگهای مخصوص نگاهبانی خلیفه و غیره نیز بمیدان میرفتند و بطوری که مورخین نوشته اند: شماره ملازمین و گماشتگان ماهون (از بنی عباس) بسی و سه هزار میرسید.

درجات آرتش اسلام پیش از اسلام عربها با درجات نظامی آشنا نبودند فقط هر قبیله ای امیری داشت و اگر خود امیر بچنگ نمیرفت کسی را بفرماندهی تعیین می کرد که او را منکب می گفتند عریف زیر دست منکب و نفیر یا نفر تحت نظر عریف انجام وظیفه میکردند و معمولاً شماره عریفان پنج بود.
در آغاز اسلام نیز همین رویه ادامه داشت و شخصی با سابقه بفرماندهی سپاه

۱ - دعبل خزاعی از شعراي مخصوص اهل بیت اطهار میباشد و معاصر با حضرت امام رضا بوده در مدح آن امام بزرگوار و در ثناء حضرت سیدالشهداء (ع) اشعار بسیاری سروده که از آن جمله مرثیه مشهور میباشد و مطلعش چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و موقف وحی مهبط العرصات مترجم

انتخاب میگشت و چندین عریف نیز زیر دست او بودند و هر عریفی برده سپاهی نظارت میکرد شماره عریفان تا صد فزونی یافت و زیر نظر هر عریفی بنا بمقتضیات و سابقه از پیست تا چهل سپاهی قرار گرفت بعلاوه مأموری بنام امیر (مشرف امور مالی) حقوق سپاهیان را بعریف میداد و عریف آنرا میان افراد تقسیم میکرد و این ترتیب تا دوران بنی امیه نیز دوام یافت ولی در زمان عباسیان درجات آرتش باین نحو تنظیم شد :

عریف فرمانده ده سپاهی بود .

خلیفه فرمانده پنجاه سپاهی بود .

قائد فرمانده صد سپاهی بود .

سپس آن ترتیب تغییر کرده هر صد سپاهی بده عریف و هر ده عریف بیک نقیب و هر ده نقیب بیک قائد (فرمانده) و هر ده قائد بیک امیر (فرمانده کل) سپرده شد و گاه هم با تغییر اوضاع این نظامات عوض میشد .

اما درباره نشان و علامت رتبه‌های آرتش ، اطلاع صحیحی جز آنکه درباره «طراز» گفته شد بدست نیامده است فقط این مسلم است که ستوران دولتی با علامت داغ از سایر ستوران مشخص میشدند و ستوران دولتی بنی امیه را با کلمه (عده) داغ میزدند و ترتیب داغ زدن ستوران پیش از اسلام هم میان اعراب مرسوم بوده و هر قبیله‌ای ستور خود را داغ مخصوص میزد .

رژه آرتش
پیش از اسلام در ممالک متمدن قدیم رژه (سان) آرتش معمول بوده است اسکندر مقدونی شخصاً افراد آرتش و اسلحه

و مهمات و ستوران آنها را رژه میگرفت ایرانیان هر سال موقع معین آرتش را سان میدیدند باینقسم که سواران درجه دار با اسب و گماشته‌ای که يدك میکشید با زره و کلاه خود و سپر و نیزه و شمشیر و گرز و زانو بند و بازو بند و زره اسب (برکستوان) و کارد و طناب و توپره و زنجیر آهن و کمند و گلوله نخ و درفش و قیچی و بتک و گازانبر و قمقمه آب و سوزن و نخ و شال و نمک اسب و دو کمان بازه و دوزه يدکی (که مبادا در میدان یافت نشود) و دو جعبه تیر یکی باخودش و یکی با گماشته‌اش از جلوی پادشاه

رژه میرفتند همینکه عربها تمدنی بهم زده دارای سپاه شدند این رسم را از ایرانیان گرفتند و معمول داشتند. گرچه از قراری که مورخین نوشته اند پیش از فتوحات اسلامی نیز حضرت رسول (ص) سپاهیان معدود خود را شخصاً سان میدیدند چنانکه در روز بدر کبری (سال دوم هجرت) حضرت رسول (ص) تیری بدون برد دست گرفته سپاهیان اسلام را با آن مرتب مینمودند و صف آنها را میآراستند و همان هنگام بمردی سواد نام برخوردارند که صف را برهم زده بود پیغمبر (ص) مشتی بشکم وی نواخته فرمودند راست بایست ای سواد پسر غزیه و همینکه از صف آرائی فارغ شدند بسایبانی که برای ایشان آماده شده بود باز گشتند.

خلفای راشدین و خلفای اموی نیز آرتش را سان میدیدند حجاج والی کوفه از هر سپاهی نام و نام خانوادگی او را می پرسید و اسلحه اش را بازدید میکرد.

عباسیان بطریقه ایرانیان سان میدیدند باینقسم که خلیفه یا وزیر خلیفه برای دیدن رژه جلوس می کرد و مانند سرداری که آماده جنگ است کلاه خود و زره میپوشید سپس جارجی فرماندهان را بنام میخواند و آنان مسلح و مکمل سوار بر اسب از جلوی خلیفه میگذشتند و اگر همه چیزشان مرتب بود جایزه می گرفتند و غالباً آن جایزه را فرماندهان میان افراد خود قسمت میکردند در زمان عمر ولایت (ایام معتمد عباسی ۲۷۱) این مراسم بطور مخصوصی اجراء می شد معتمد عمر ولایت را بسپهسالاری سپاهیان خود گماشت و آنرا مأمور آرتش ساخت هر سه ماه یکبار خلیفه یا نایب او در موقع معین برای سان جلوس میکرد و کیسه های زر و سیم آماده میشد و تمام سپاهیان را احضار میکردند و اول از همه جارجی مخصوص نام عمرو را میخواند عمر ولایت سوار بر اسب از برابر آن مأمور (که خود خلیفه یا جانشین او بود) می گذشت و پس از آنکه خودش و اسلحه اش و اسبش بازرسی میشد یک کیسه محتوی سیصد درهم برای عمرو می آوردند عمرو آنرا در چکمه خود نهاده می گفت سپاس خدا را که مرا بفرمانبرداری خلیفه یاری نمود تا آنجا که مورد مرحمت او قرار گرفته ام. آن گاه گماشته ای که چکمه عمرو را در می آورد آن مبلغ را بعنوان انعام بر میداشت. سپس سپاهیان پیاده

و سواره جلومی آمدند و همه چیز آنان با دقت بازرسی میشد و اگر کم و کسری داشتند از دریافت جایزه و حقوق محروم میماندند و در این بازرسی مراقبت کامل بعمل میآمد چنانکه در یکی از آن روزها عمر ولایت اسب سربازی را بسیار لاغر دید و از روی اعتراض بوی گفت: چرا چنین است پول ما را میگیری و بجای اینکه اسبت را نگاه داری کنی زنت را فربه میسازی در صورتیکه با این اسب باید بجنگ بروی و پیروزی یابی. برو که چیزی بتو نمیرسد. مرد سوار در پاسخ عمر و گفت: قربانت کردم اگر اجازه بدهی زنت را برای رژه بیاورم تا بچشم خود به بینی که این اسب لاغر چقدر از زن بی نوای من فربه تر است.

عمر و از این حاضر جوابی خندید و جایزه وی را داده گفت چارپایت را عوض کن.

مسلمانان در آغاز فتوحات اسلامی بنابندستور عمر در کنار شهرها

اردوگاه

میماندند و جایی را اردوگاه نمیساختند که میان آنان و شهر

سپاهیان اسلام

«مدینه» دریا و بارودخانه باشد و همینکه مصر را گشودند بجای

اینکه در اسکندریه پایتخت مصر بمانند در چادرهای خویش نزدیک قلعه بابل اردو

زدند و بعداً آن محل به فسطاط موسوم گشت همینقسم آرتش عراق در تیسفون پایتخت

کسری اقامت نکردند و در کرانه فرات که بمصرای شام و کوفه و بصره متصل میشد

چادر زدند و چنانکه گفته شد همه جا همین رسم را رعایت میکردند اما چون زنان

و فرزندان خویش را نیز با خود بمیدان جنگ می آوردند و با آنان در چادر میزیستند

تدریجاً اردوگاه های اسلام شهر میشد.

پس از چندی که عربها تمدن شدند از بردن زن و بچه بمیدان جنگ خودداری

کردند اما همچنان در بیرون شهرها اردو میزدند و این اردوگاهها کم کم شهر میشد

چنانکه بصره و کوفه و فسطاط بهمین صورت در آمد فسطاط ابتدا، اردوگاه عمر و عاصم

فاتح مصر بود سپس شهر آبادی شد که نام او فسطاط بود و پس از صد و چند سال که

عباسیان دعوی خلافت کردند مروان آخرین خلیفه اموی از شام بمصر گریخت. عباسیان

صالح بن علی را با سپاهی انبوه به تعقیب مروان فرستادند صالح در اطراف فسطاط اردو

زد و نام آن محل به عسکر یا مصکر مشهور شد و تدریجاً شهری بهمان نام در آن



ظرف آب از کارهای کوزه پز معروف به «باربوتن»
روزی این ظرف علاوه بر گل و بونه دوشهر عربی نیز دیده میشود

محل ایجاد گشت و بعد از صد و چند سال دیگر در سال ۲۵۷ هجری احمد بن طولون بر مصر دست یافت و چون شهر فسطاط برای مسکن گماشتگان و ملازمان وی کوچک مینمود احمد در کنار کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد و همانجا برای خود کاخی ساخت سپس ملازمان خود را فرمان داد برای خودشان در آنجا خانه بسازند و کم کم آبادی این اردوگاه به فسطاط پیوست و شهر تازه به قطایع موسوم شد و همینکه صد و چند سال دیگری از این واقعه گذشت «جوهر» سردار خلفای فاطمی مصر را فتح کرد در دامنه کوه المقطم اردوگاهی ترتیب داد که بعداً شهر قاهره شد و اکنون هم باقی مانده است و همین قسم سایر فرمانروایان اسلام که هر یک بمناسبتی برای خود شهری ساختند از آن جمله منصور برای خود و لشکریانش قلعه بغداد را ساخت که بعداً شهر شد و پسرش مهدی در خارج آن شهر اردو زد و بطور کلی اردوگاه های اسلامی در کنار شهرها بوده است و همینکه حجاج بعد از واقعه (دیر جمجم) سپاهیان خود را بشهر کوفه در آورد مردم آن شهر رنجیده خاطر گشته این اقدام حجاج را بیدادگری و ناروا دانستند بخصوص که پس از حجاج نیز جانشینهای او همان رویه را تعقیب کردند و بیشتر نسبت بایرانیان این ستم را روا میداشتند.

تاریخ پرچم . لواء و رایت (علم و پرچم و بیرق) در واقع يك پرچم و بیرق مفهوم دارد و شاید یکی از دیگری کوچک تر باشد و یا اینکه لواء همان رایت بوده منتهی در زمان جنگ رایت را لواء مینخواندند که باصطلاح امروزی پرچم و بیرق و نظایر آن مینامند در هر حال پرچم از روزگار باستان معمول بوده و مصریان در جنگ و صلح پرچم داشته اند و دیگران از آنها گرفته اند (۱) عربهای پیش از اسلام نیز پرچمهایی داشته اند و هر پرچمی مخصوص به يك قبیله ای بوده است . اهمیت پرچم در میدان کارزار مسلم است . چه اگر پرچم بیفتد سپاهیان از میدان میگریزند در قسمت مربوط باعراب جاهلیت گفتیم که یکی از منصب های معمول میان قریش پرچمداری بود و آنروز پرچم خود را عقاب میگفتند و هنگام جنگ آنرا

۱ - درفش کابویانی پرچم رسمی ایرانیان بوده و در جنگها پیشاپیش برده میشد و سرانجام در شکست نداشتند

بیرون آورده به پرچمدار تازه یا پرچمدار دائمی میدادند. معمولاً پرچم قریش گاه در دست تیره اموی و گاه در دست تیره عبدالدار بود ظاهراً قریش نام عقاب را از رومیان گرفته بودند، چه که علامت رسمی دولت روم عقاب بود و آن را روی پرچم‌ها و ساختمانها می‌نگاشتند و عربها از آنان گرفتند در سیره حلیه روایت شده که در جنگ بدر کبری سه پرچم داشتند یکی سفید و دو سیاه، حضرت رسول (ص) پرچم سفید را به مصعب بن عمیر دادند و یکی از پرچمهای سیاه را بمردی از انصار واگذار کردند و اما پرچم سوم سیاه که نامش عقاب و از مرط عایشه تهیه شده بود بعلی بن ابی طالب (ع) دادند (مرط پارچه پشمی یا تیکه خزی است که زنان بسر می‌اندازند و یا بخود می‌پیچند. مترجم) ابوسفیان هم پرچم رؤسا را که عقاب نام داشت در صف مخالفین بدست گرفته بود و ظاهراً عقاب نام يك نوع از پرچمها بود که یکی از آنها را بدست رؤسا میدادند.

پس از ظهور اسلام و آمیزش عرب با مردم مصر و شام و ایران، پرچمهای اسلام مانند دولتهای اسلامی و تیره‌ها و شعبه‌های مختلف متنوع و متعدد شد و از حیث رنگ و شکل و درازی و غیره جور بجور در آمد مثلاً هنگامی که ابو مسلم خراسانی برای دعوت عباسیان قیام کرد مهدی عباسی پرچمی بنام ظل (سایه) برای وی فرستاد که نیزه آن ۱۴ ذرع بود و نیز پرچم دیگری از طرف مهدی برای ابو مسلم ارسال شد که نامش سحاب (ابر) بود و درازی آن ۱۳ ذرع می‌شد تا بدانوسیله مردم را مرعوب سازند و همینکه متوکل برای پسران خود بیعت میگرفت بهر کدامشان دو پرچم یکی سیاه بنام ولایت عهد و دیگری سفید بنام فرمانروائی اهداء میکرد مأمون نیز موقعی که فرمانروائی تمام شرق (قسمت شرقی امپراتوری اسلام) را بفضل بن سهل داد پرچمی برای او بست که روی نیزه دو شاخه بود و فضل بن سهل را ذوالریاستین لقب داده امور لشگری و کشوری شرق را بدست او سپرد خلاصه اینکه رفته رفته خلفاء و سلاطین اسلام فزونیه پرچم را نشانه قدرت خود شمرده پرچمهای متعدد رنگارنگ جور بجور ترتیب دادند و همینکه امیر بربالله فاطمی برای فتح شام حرکت کرد بانصد پرچم و بانصد بوق (شیپور) همراه داشت و چه بسا که خلفاء و سلاطین و اشخاصی که بفرماندهی سپاه انتخاب میشدند نامشان را روی پرچم می‌نگاشتند. چنانکه روی پرچم ابن بجم کلمه را یکی نگاشته

شده بود و خود را باین رایق نسبت میداد .

رنگ پرچم . معلوم نیست که در جاهلیت رنگ پرچمها چه بوده فقط این مسلم است که پرچم عقاب سیاه رنگ و پرچم حضرت رسول نیز رنگ سیاه داشته است صاحب آثار الاول می نویسد که پاره ای از پرچمهای پیغمبر (ص) سفید رنگ بوده است پس از آن پرچم امویان سرخ شد و کسانی که بنام علویان دعوت میکردند پرچم سفید داشتند و طرفداران بنی عباس پرچم سیاه دست میکردند و بطور کلی شعار عباسیان رنگ سیاه بوده و آنرا نشانه سوگواری شهیدان بنی هاشم و اعلام قتل عام امویان میدانستند و در هر حال عباسیان را سیاه پوشان میخواندند و پس از اینکه خاندان ابوطالب بر عباسیان شوریدند و میان هاشمیان جدائی افتاد پرچم تیره اخیر سفید بود و از آنرو آنان را سفید پوشان میخواندند ولی ظاهراً شیعیان پرچم سبز رنگ داشته اند چه که مأمون پس از بیعت با امام رضا (ع) سپاهیان خود را فرمان داد که لباس سیاه را کنده لباس سبز بپوشند و پس از برهم زدن آن بیعت ، مجدد شعار رسمی عباسیان سیاه شد: و اما پادشاهان بربر (افریقا) پرچمهای رنگارنگ ابریشمی ترتیب داده آنرا زرکوب میکردند پرچم سلاطین ترك، منگوله ای از مو داشت که آنرا بر کی چتر و پاشالش می خواندند و آن علامت سلطنت محسوب میشد سپس پرچمهای آنان (ترکها) متعدد و متنوع گشته و آنرا «سنجق» خواندند .

پرچم بستن . در آغاز ظهور اسلام هر گاه که خلفا می خواستند سپاهی بکارزار بفرستند چندین پرچم آماده می ساختند و هر پرچمی را بفرمانده یا امیر قبیله میدادند و برای آنان دعا میکردند و آنها را به بردباری و دلیری و فداکاری سفارش مینمودند عمر هر گاه پرچم می بست چنین میگفت :

«بنام خدا و برای خدا و بیاری خدا بروید دست خدا با شما پیروزی منوط بیاری خدا و شکیبایی و درستکاری شماست در راه خدا با کافران بجنگید و زیاده روی نکنید که خدا زیاده روان را دوست ندارد و همینکه دشمنی را دیدید نهر اسید و هنگام توانائی گوش و بینی نبرید و در پیروزی تندرو نباشید . پیران سالخورده و زنان و کودکان را نکشید وقتی که دولشکر بهم افتادند و هنگام یغما و مقابله با دشمن اشخاص مذکور

را بقتل نرسانید .

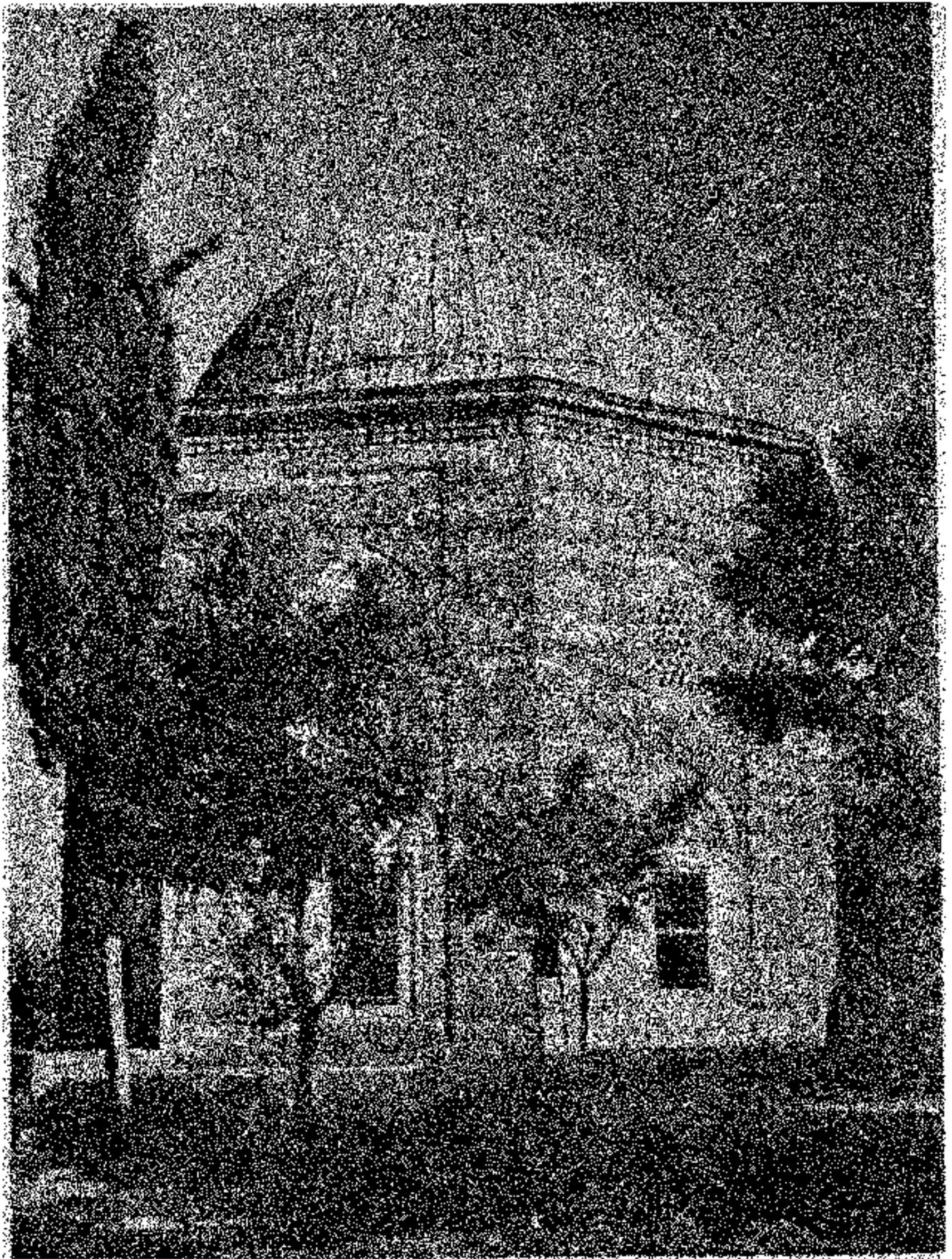
هر يك از خلفا به نحوی سپاهیان را دعا میکردند و پند میدادند ولی هدف و منظور همه شان یکی بود

همینطور موقعی که استانداری را بکشور میفرستادند برای او نیز پرچم می بستند چه که استانداران اسلام فرماندهان آرتش هم بودند. پرچم بستن ساعت و موقع معینی داشت و بنا بگفته ستاره شناسان ساعات سعد برای این کار انتخاب میشد خلفای عباسی برای سرحد داران و استانداران نیز پرچم ها بسته آنها را با شکوه و جلال از دارالخلافه بیرون میفرستادند این تشریفات کم و بیش با تشریفات خود خلیفه شبیه بود با این فرق که پرچمها و طبیل های موکب خلیفه بیشتر بود و شاید رنگ پرچمهای استاندار با پرچمهای خلیفه تفاوت داشته است .

خلفای فاطمی مصر ، اداره مخصوصی برای تهیه پرچم و بیرق و امثال آن داشتند و مدت صدسال سالی ۸۰ هزار دینار هزینه آن اداره بود و علاوه بر پرچم همه نوع اسلحه و زین و برگ طلا کاری و نقره کاری و غیره در آن اداره روی هم ریخته بودند سرانجام این مخزن آتش گرفت و بیش از هشت میلیون دینار اثاث و اسلحه و مهمات آن سوخته شد و فقط مقدار کمی از ذخایر آن مخزن سالم ماند که از آن جمله پرچم موسوم بلواء الحمد بود .

از روزگار باستان موسیقی در میان سپاهیان معمول بود تا بدان واسطه احساسات جنگجویان را برانگیزند و فکرشان را از مخاطرات احتمالی منصرف سازند آواز و رجز خوانی در میدان نیز نوعی موسیقی بشمار می آمده است . عربها جاهلیت جز طبل چیزی از موسیقی جنگ نمیدانستند خلفای راشدین هم که از این تعجملات احتراز داشتند بهمان سادگی سابق گذرانیدند ولی بعد از آنان خلافت سلطنت تغییر یافت و عربها با ایرانیان و رومیان (موالی) آمیزش یافتند و آنان وسایل تعجل و زندگانی پر نعمت را بمسلمانان نشان دادند که از آن جمله یکی هم استفاده از موسیقی بود . کم کم خلفای اسلام با موسیقی آشنا شده و بمأمورین لشکری و کشوری دستور دادند

موسیقی



ت- بروسه : مرادیه ، مقبره مصطفی چلبی
 که از موسیقی استفاده کنند و چه بسا که در یکدسته از سپاهیان صدها بوق (شیپور)
 و طبل دیده میشد که جزاین دو ، چیزی از موسیقی نظامی نمیدانستند .

اسلحه

عربهای جاهلیت از مهمات و اسلحه فقط با شمشیر و نیزه و تیر و کمان و سپر آشنا بودند و آنرا خوب بکار میبردند چه که با این اسلحه ها روزی خود را درمی یافتند و از خودشان دفاع میکردند.

تیر و کمان. عربهای اندازی را نیکو می دانستند چه که پیش از سایر اسلحه ها به تیر و کمان نیازمندی داشتند و دیگر آنکه چشمان تیزبین عربها مانند تمام مردم صحراگرد برای این کار مناسب بود عربها گذشته از موقع جنگ تیر و کمان را برای شکار آهو و غیره نیز بکار می زدند و بطوری در تیر اندازی مهارت یافته بودند که میتوانستند یکی از دو چشم آهو را نشان کرده تیر بزنند و چشم دیگرش را آسیب نرسانند و از آنرو آنها را تیر اندازان حدقه چشم میخواندند.

بعضی از آنان باندازه ای در تیر اندازی چابک بودند که سوسماری را بدرختی آویخته هر عضوی را که نشان میکردند تیر میزدند و این نشان گیری و تیر اندازی طوری دقیق بود که مهره های پشت سوسمار را دانه دانه نشان کرده تیر میزدند و یکی از آن تیرها خطا نمیرفت.

یکی از موجبات غلبه لشکریان اسلام (اعراب) بر رومیان همین مهارت آنان در تیر اندازی بود. چه که رومیان از تیر اندازی عاجز بودند و این موضوع در فتوحات اسلامی ذکر شد. سرداران اسلام با اهمیت تیر اندازی واقف بودند و مردان خود را بآن کار تشویق میکردند حضرت رسول (ص) میفرمودند:

«سواری و تیر اندازی بیاموزید اما من بیشتر دوست دارم تیر انداز باشید تا سوار کار بشوید.»
و نیز آنحضرت فرموده اند:

«تفریح و خوشی مرد با ایمان در سه چیز است. تیمار اسب - تیر اندازی و شوخی بازنش، بددستی که خداوند بایک تیر دو نفر را به بهشت میبرد اول کسی که تیر را به نیت جهاد میترشد و دوم آنکه در راه خدا تیر میاندازد، در جای دیگر نیز فرموده اند هر چه میتوانید نیرو آماده سازید و آگاه باشید که نیرو در تیر اندازی است - آگاه باشید نیرو در تیر اندازی است. آگاه باشید نیرو در تیر اندازی است.»

پس از رحلت رسول اکرم خلفاء و سر داران اسلام مردان خود را به تیر اندازی

و تیمار اسبان سفارش میکردند، چه که عرب سوار کاراست و اسبان تازی بچابکی و تیزی - هوشی و آرامی بنام میباشد و چنانکه سابقاً گفتیم سرداران اسلام بمردان خود توصیه میکردند که از اسبان خویش مانند همسران خود پرستاری و سرپرستی کنند.

مسلمانان در قرون وسطی اختراعاتی در تیراندازی پدید آوردند و از کمان چیزهای تازه‌ای ساخته‌اند و شاید آنرا از ایرانیان آموخته‌اند، چه که ایرانیان در موقع جنگ با تاتار به مجرای آشنا شدند (۱) و این اسلحه عبارت از لوله آهن و یا چوبی است که در آن سوراخی تعبیه کرده‌اند و با آن تیر می‌اندازند و البته تیرهای آن کوتاه است اما مانند گلوله امروز از کمان می‌جهد و با شدت به نشانه می‌خورد و در هر صورت عربها کمتر آنرا بکار میبردند.

شمشیر، گرامی‌ترین اسلحه عرب بود و در بهاشمشیرهای خود را از

شمشیر

ممالک خارج مانند یمن، هند، شام، خراسان وارد میکردند

و آنرا شمشیر عتیق میخواندند و هر يك از این شمشیرها علامت و مزیت جداگانه‌ای داشت، مثلاً شمشیر یمن که در زمان جاهلیت ساخته میشد و سوراخ در دسته شمشیر داشت و یکی از سوراخها وسیع‌تر از دیگری بود و یا اینکه هر دو سوراخ يك اندازه بود اما وسط سوراخ تنگ‌تر میشد. بعضی از شمشیرهای یمن را «محفوره» می‌گفتند که در تیغه آن مانند جوی آب کنده کاری شده بود و آنرا با سوهان گرد تراشیده بودند بعضی از شمشیرها حفره (گودی) مربع داشتند و بعضی لبه دار بودند و بطور کلی شمشیرهای یمن رگه‌هایی داشته است.

گاه هم روی شمشیر تصاویری مینقاشند یا چیزهایی مینوشند. اما این نوع

شمشیرها چندان بر ندگی نداشت و اگر به آهن یا چیز سختی بر می‌خورد خرد میشد بر عکس شمشیرهای رومی که از شمشیرهای دیگر محکم‌تر بود زیرا در میان آهن شمشیر را آب میدادند و طرز محکم ساختن آنرا میدانستند. این بود که اگر عربها شمشیر برنده محکمی میدیدند قصه آنرا گوش بگوش و زبان بزبان نقل میکردند.

از شمشیرهای مشهور اسلام یکی ذوالفقار علی بن ابی طالب (۱) و دیگر شمشیر (صمصاه) عمرو معدی کرب میباشد و شاید این دو شمشیر رومی بوده است. ذوالفقار علی (ع) در تاریخ اسلام مقام مهمی را دارد و مدتی در خاندان آل علی دیده میشد تا اینکه مهدی عباسی آنرا گرفت و از مهدی بدست هادی و هرون رسید. میگویند این شمشیر هجده دندان (قره) داشته از آن رو بذوالفقار مشهور شده بود.

نیزه . عربها بیش از هر موقع در سواری نیزه بکار میبردند اگر چه بیم شکستن آن نیز زیاد بود . عربها دستور زیادی درباره استعمال نیزه داشته اند که از آن جمله گفته صاحب آثار الدول میباشد . او میگوید :

«نیزه بازی در میدان و پیشگاه پادشاهان با استعمال نیزه در میدان جنگ تفاوت دارد . هنگام جنگ باید بدشمن حمله کنی ، نیزه را زیر بغل بگیری و سر آن را از میان دو گوش اسب بگذرانی و مستقیماً رو بدشمن بروی تا باو نزدیک شوی اگر او بطرف راست نیزه افکند تو بطرف چپ نیزه بینداز و بر عکس بکوش که تو حمله و رشوی و نیزه را راست و چپ بگردانی تا دشمن بهراس افتد و نداند از چه سمتی بطرف او میروی و همینکه باورسیدی از آن طرف جلو برو که نیزه او متوجه تو نیست آن گاه ته نیزه را بدست راست بگیر و سر نیزه را رو به او نگاهدار و آنرا بطرف شانه راست بالا ببر و با قوت هر چه تمامتر حمله کن بقسمی که نداند از چه طرف با او رو بر و می شوی ...

اگر دشمن دو نفر بودند و از هم جدا شدند با آنکه نزدیکتر است حمله کن اگر هر دو نزدیک بودند یکی از آنان چنان وانمود کن که برفیقش حمله میکنی ولی بخودش حمله کن اگر هر دو از هم جدا شده بتو حمله کردند با آنکه نزدیکتر است حمله کن اگر هر دو يك جا بودند با آنکه ضعیفتر است حمله نکن او را بترسان و بدیگری حمله کن اگر دشمن متعدد بود جلوی آنان حرکت کن تا دنبال تو بیایند و هر کدام نزدیکتر شدند باو نیزه بزن اگر به تنگنایی افتادی و سوار نیزه دار بتو حمله کرد مبادا سواره باو حمله کنی باید پیاده شوی و او را نیزه بزنی اگر به تنگنایی رسیدی و دو سوار

۱ - با استاد مشیر از حضرت رسول اکرم روایت شده که فرمودند لا فتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار - در میان تمام مردان اسلام مردی بجوانمردی علی (ع) و شمشیری به برندگی ذوالفقار نیست صدق رسول الله (ص) . مترجم

نیزه‌دار بتو حمله کردند از اسب پیاده شو اسبت را سپر کن و بآنکه نزدیکتر است حمله آور ...

نوڪ نیزه گاه سه شعبه گاه پهن گاه کج و گاه راست بود و سر پاره‌ای نیزه‌ها مانند ناودان گود شده بود .

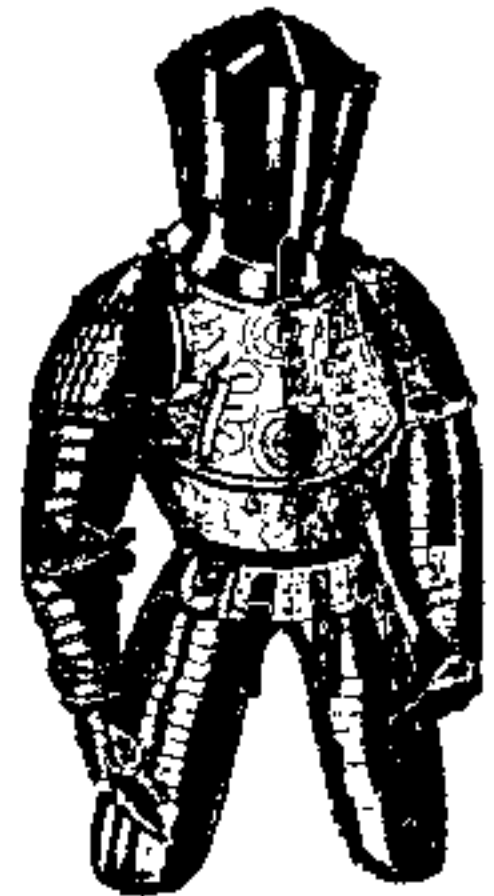
سپر . عربها چندین نوع سپر داشتند که هر يك برای دفاع از يك نوع اسلحه



سپر غرناطه

بکار میرفت از آن جمله سپر مسطح دراز اندامی که میانش گود بود و دیگر سپری که اطرافش منحنی و وسطش برجسته است . این نوع سپر برای دفاع در مقابل تیر تپیه میشد اما نیزه بآن سپر کاری بود و در آن جا میگرفت سپر دراز اندام (مستطیل) در موقع تیر باران شدن استعمال

میشد و مرد سوار کار سر خود را با آن می پوشانید و باد و چشم از میان سپر بدشمن نگریسته مواظب حرکات او بود اما سپر مسطح از ضربۀ نیزه جلو گیری میکرد و گاه میشد که دو نفر در مبارزه شرکت میکردند و یکی از آنها با سپر هم‌رزم خود دفاع میکرد مسلمانان برای ساختن سپر ذوق بکار میبردند و روی سپرهای خود آیات قرآن مجید و شعرهای مناسب و کلمات پند و اندرز مربوط بجهنگ مینگاشتند و کنده کاری میکردند ، سپر هر کشوری از طرز ساخت آن مشخص میشد مثلاً سپر دمشق از سپر ساخت عراق و سپر عراق از سپر ساخت غرناطه (از شهرهای اندلس - اسپانی) باسانی تشخیص داده میشد .



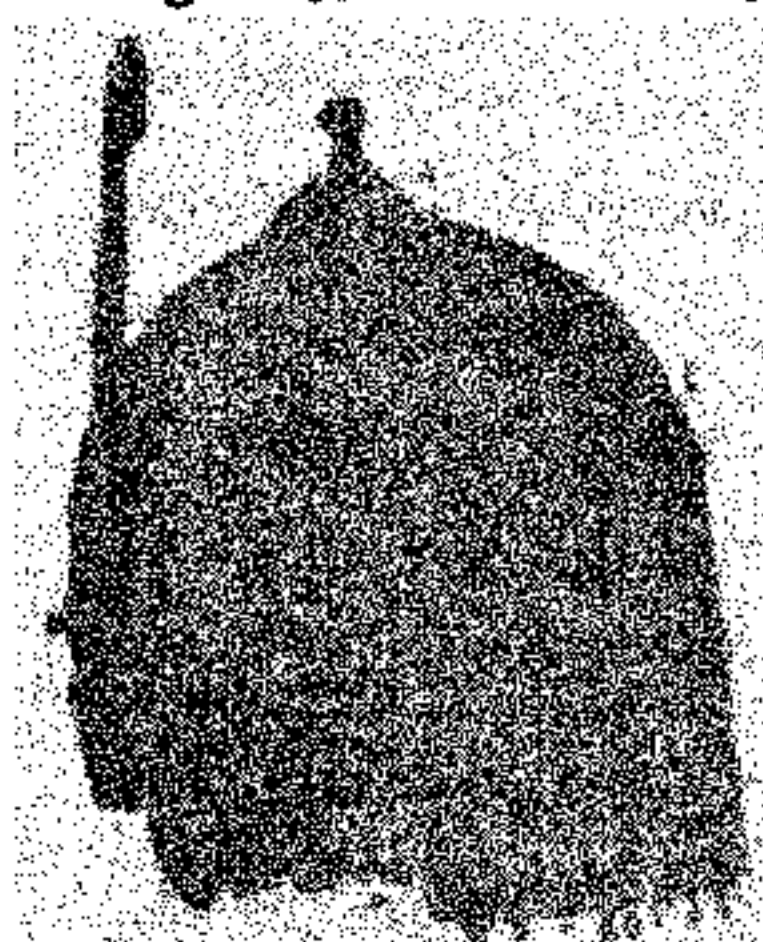
زره ابو عبدالله آخرین پادشاه اندلس

زره . عربها زره های آهنی، فولادی و کتانی بکار میبردند و زره کتان را (دلانس) میگفتند معمولاً سواران عرب زره می پوشیدند . زره های اعراب غالباً ساخت روم و یا ایران بود . بعضی از زره های عرب

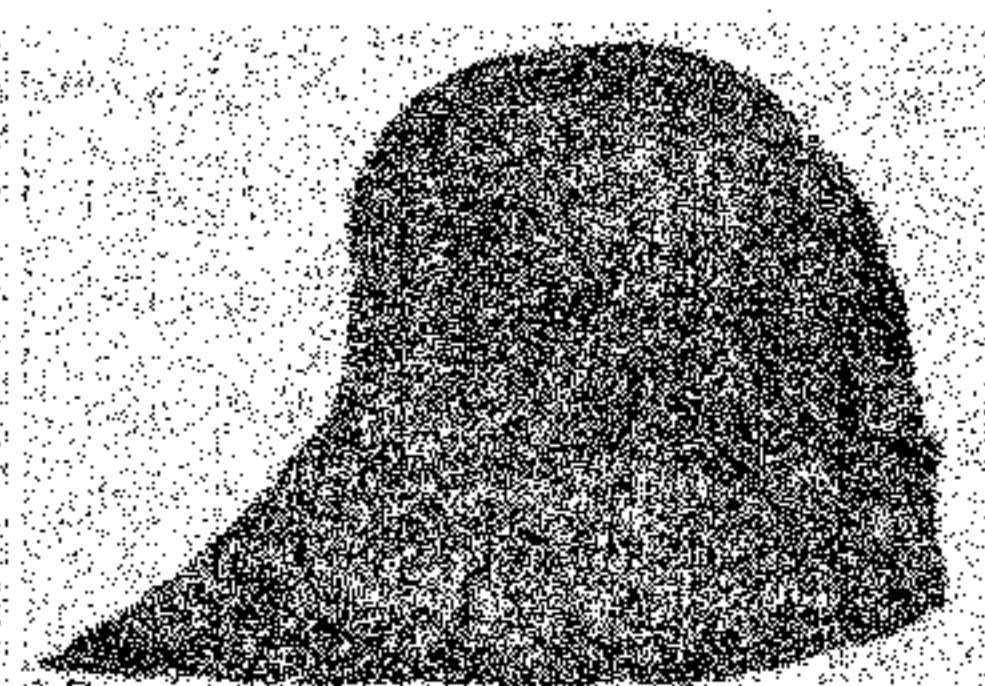
بقدری مشهور بود که نام مخصوصی داشت مانند زره خالد بن جعفر که آن را زره تکمه دار (ذات الازمه) می‌گفتند چه که آن زره تکمه و جات تکمه داشت و هر وقت می‌خواستند دامن زره را بالا زده تکمه‌هایش را می‌بستند. زره چندین قسمت بود و هر قسمت نامی داشت از آن جمله زره تن را جوشن و زره سر را (بیضه - خوده - مغفر) می‌خواندند. پاره‌ای زره‌ها برای پوشاندن بازو و کف دست و ساق پا بود.

اسلحه عرب در اوایل اسلام همانهایی بود که گفتیم سپس خنجر و تبر زین و چکش را از ایرانیان گرفته بر اسلحه‌های خود افزودند و در شکل اسلحه تغییراتی دادند و با مقتضیات زمان و مکان آنرا جور بجور ساختند. مثلاً شمشیر دمشقی با

شمشیر عراقی و زره مصری با زره اندلسی يك جور نبود و چنانکه در تصویر مشاهده میشود کلاه خود



کلاه خود یکی از سلاطین مصر



کلاه خود ابو عبدالله آخرین پادشاه اندلس

مصری با کلاه خود اندلسی اختلاف دارد و همی‌تقسیم سایر اسلحه‌ها که يك جور نبودند و شرح و تفصیل آن در اینجا مورد ندارد.

عربها چیزی از محاصره و وسایل و لوازم آن نمیدانستند زیرا شهرهای آنان در دروازه نداشت و همگی در چادر میزیستند. نخستین خندقی که در عربستان کنده شد در سال پنجم هجری

آلات مخصوص
محاصره

موقع جنگ احزاب و چنانکه گفتیم با نظر و اشاره سلمان فارسی بوده است، پس از آنکه عربها با ایرانیان آمیزش پیدا کردند و چیزهایی از آنان گرفتند که از آن جمله

آلات مخصوص محاصره بوده و مهمترین آن منجنیق دبابه یا (تانك) قوچ جنگی و آتش یونانی میباشد.

منجنیق . منجنیق آلتی است که با آن سنگ و چیزهای دیگر بسنگر دشمن پرتاب میکنند . نخستین بار فینیقی ها آن را بکار بردند سپس یونانی ها و یهودی ها نیز استعمال آن را آموختند چنانکه چندین مرتبه در توراة (سفر مکابیان) از منجنیق نام برده اند ولی سایر دولتهای قدیم مانند ایرانیان و غیره استعمال منجنیق را از یونانیان یاد گرفتند و عربها از ایرانی ها اقتباس کردند . مشهور است که عربها فقط در اواسط قرن اول هجری پس از آمیزش با رومیان و ایرانیان با منجنیق آشنا گشتند ، اما در کتاب سیره حلیه ذکر شده که با اشاره سلیمان فارسی در موقع محاصره طایف منجنیق استعمال شد و حتی مذکور است که سلمان بدست خود منجنیقی برای مسلمانان ساخت و در حصار طایف بکار برد و بنا بقول مورخ مذکور هنگام جنگ خیبر مسلمانان منجنیق و دبابه (نوعی تانك) همراه داشتند .

منجنیق چند قسم است: بعضی بزرگ بعضی کوچک . بعضی با قلاب و بعضی با کمان بسته میشود و بعضی مانند فلاخن چرخ میخورد و معمولا برای پرتاب کردن سنگ ، ظرف نفت ، عقرب یا سایر مواد زیان آور بکار میرفت و در هر حال اگر چیزی که باید پرتاب شود از چیزهای سبک وزن بود آنرا با سرب سنگین میکردند و اگر چیزهایی بود (مثل نفت و غیره) آنرا در ظرفی ریخته با زنجیر می بستند .

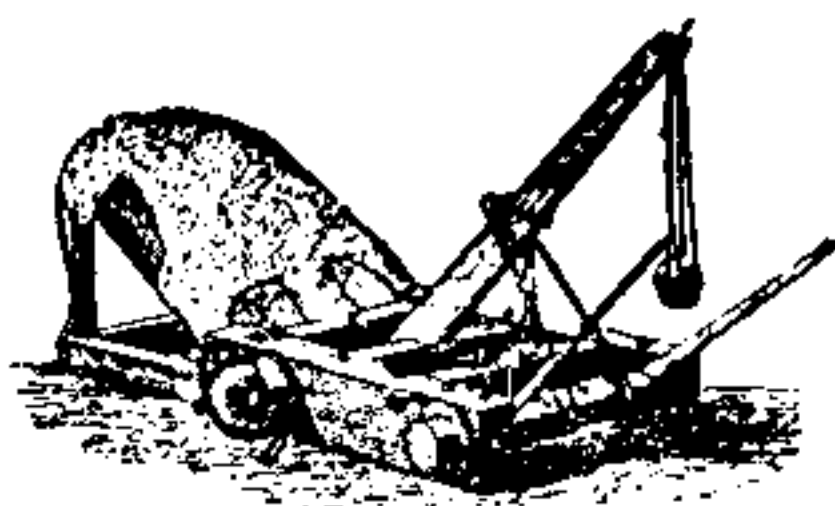


منجنیق رومی

در تصویر رو برو منجنیق رومی را می بینیم که با دو ستون (ب-ج) بطرف دشمن بسته شده و دو مرد ایستاده قرقره (د) بزرگ را میگردانند و آن قرقره بزرگ قرقره دنداندار (ن) را میگرداند و طنابی که از ستون (ا) کشیده شده بقرقره (س) و دو قرقره (ف)

می پیچند بقسمی که ستون بطرف عقب بر میگردد . این ستون از قطعات چرم و آهن

بهم وصل شده و مانند کمان نرم و کش دار است بقسمی که اگر بعد از بستن و کشیدن آنرا بکشایند به ته تیرها خورده باشند هر چه تمام تر تا مسافت زیادی پرتاب میکند.



منجنیق سنگی

در شکل روبرو منجنیقی است که مخصوص پرتاب سنگ میباشد و آن عبارت از ستونی است که چیزی شبیه فلاخن بسر آن بسته اند و این ستون را با طناب بطرف عقب وصل کرده اند و ته آنرا با کمان نرم محکم

ساخته اند و همینکه او را محکم به بندند و ناگهان بکشایند ستون بسطح مایل تصادف میکند و سنگ را تا مسافت دوری پرتاب مینماید .

معمولا منجنیق را برای خراب کردن قلعه ها بکار میبردند و در آنصورت سنگهای بزرگی در آن گذارده با قوت و شدت به برج و باروی دشمن میانداختند و یا اینکه با منجنیق دشمن را تیرباران مینمودند و گاه هم برای ایجاد حریق ظرفهای بزرگی را پر از نطفه کرده مشتعل میساختند و با منجنیق بطرف دشمن میفکندند . منجنیق از حیث شکل مختلف بود و در پاره ای موارد نامی برای منجنیق انتخاب میکردند که پاره ای از اوصاف آنرا برساند همانطور که برای کشتی ها و توپهای بزرگ در عصر حاضر نام گذاری میکنند . حجاج بن یوسف والی کوفه منجنیقی داشته که آنرا (عروس) میخواندند و پانصد مرد آن را میگردانید . محمد بن قاسم در سال ۸۹ هجری با آن منجنیق بچنگ پادشاه هند رفت و یکی از بتخانه های آنان را ویران ساخت .

دبابه یا تانک . دبابه را از چوب سخت صاف میساختند و آنرا بانمد یا چرمی که در سر که خوابانده شده بود مستور میکردند و این برای آن بود که در برابر آتش تاب بیاورد و سپس آنرا روی چرخهای گرد گذارده میکشیدند گاه هم دبابه را بشکل

برجی ساخته بآن قرقره ها میبستند و مردان جنگی بوسیله آن قرقره ها بالای برج رفته سنگر و قلعه دشمن را تیرباران میکردند (تفصیل آن خواهد آمد) دبابه یا تانک از منجیق قدیمی تراست. مصریها و آسوریها و یونانیها و رومیها و ایرانیها و مسلمانها بترتیب از دبابه یا (تانک چوبی) استفاده میکردند و در واقع دبابه قلعه ای بوده که با گردونه های مخصوصی حرکت میکرده و بوسیله آن بر بارو و برج دشمن میتاختند و با مردمانی که در محاصره بودند جنگ میکردند.

گاه هم دبابه را برای خراب کردن باروها بکار میبردند باینقسم که مردانی توی دبابه رفته در پناه دیوارهای آن پنهان میشدند و سرتیز دبابه را بدیوارهای برج میکوفتند و آن را خراب میکردند.

قوج جنگی. قوج جنگی نیز نوعی دبابه بوده با این فرق که چیزی مانند سرقوج داشته و مردان جنگی در داخل آن جا میکردند. قوج جنگی مانند دبابه برای خرابی برجها بکار میرفته است باین قسم که سرقوج بوسیله طناب و قرقره هایی



قوج رومی جنگی

که بسقف آویخته بود محکم بسته میشد و مردانی که توی قوج جنگی جا داشتند و آنها که در پشت بودند سرقوج را جلو و عقب برده بدیوار برج میزدند تا آنرا خراب کنند تصویر بالا قوج جنگی رومیها را نشان میدهد که برج و باروی برتنها را هدف قرار داده اند و مردم برتن (۱) با پرچمهای خود بیرون آمده تقاضای صلح دارند. مسلمانان قوج جنگی و دبابه (تانک چوبی) در بسیاری از جنگهای بکار میبردند

۱ - برتن **Bretons** مردمانی بودند که در شبه جزیره ای بهمان نام واقع در شمال و مغرب فرانسه میزیستند. مترجم

و با آن برجها و باروها و قلعه‌ها را ویران میساختند باینقسم که مردان جنگی سوار دبابه (تانک چوبی) شده آن را بطرف قلعه و یا برج میغلطانند و اگر سر راهشان خندق بود روی آنرا از چوب پل میساختند و اگر خندق پهن بود با خاک و خاشاک و هیزم و چیزهایی که برای همین کار در دبابه نهاده بودند خندق را پر میکردند و در عین حال مردان جنگی که در درون دبابه بودند باتیر و کمان کارگران را حمایت میکردند تا از حمله دشمن محفوظ مانده بکار خود ادامه دهند.

سپس تانک را بطرف برج و بارو برده حمله خود را شروع میکردند و سوراخ‌هایی در دیوار ایجاد کرده با چوب آنرا وسیعتر میکردند و اگر ممکن میشد بانردبان از برج بالا رفته توی شهر سرازیر میشدند و گرنه جنگ را ادامه میدادند.

آتش یونانی از جمله چیزهایی که عربها از رومیان فراگرفتند یکی هم آتش یونانی است و ظاهر آن از اختراع اینان ترکیباتی را بهم آمیخته و در موقع جنگ آنرا مشتعل کرده بسمت دشمن می افکندند. اروپائیان فقط در قرن هفتم میلادی از این اختراع بهره‌مند شدند. در آن موقع عربها بقسطنطنیه و سایر شهرهای آسیای و اروپای روم حمله میکردند و شهر قسطنطنیه را مکرر محاصره کردند اما نتوانستند آنرا بکشایند چون رومی‌ها در مقابل اعراب آتش یونانی بکار میبردند و آنان را عقب میزدند و از قرار معلوم مردی از اهل شام بنام کانیکوس این اختراع را برومیان آموخته بود رومیان تا مدتی اسرار این اختراع را پنهان میداشتند تا اینکه بالاخره عربها بر آن دست یافته و دانستند که آتش یونانی از گوگرد و پارهای ملاح شیمیایی و مواد روغنی است که آنرا بشکل مایع در آورده در استوانه‌های دراز اندامی میریختند و در جلو کشتی می‌آویختند و همینکه بدشمن میرسیدند آن مواد را آتش زده بشکل گره‌های نورانی پرتاب میکردند و یا اینکه پارچه‌های کتان را در نفت فرو برده آتش میزدند و بخانه‌ها و کشتی‌های دشمن می‌انداختند. ظاهر آنحصین بن نمیر که در سال ۶۴ هجری برای دستگیری عبدالله زبیر کعبه را آتش زد از همین آتش یونانی بکار برده بود.

در کتابخانه ملی پاریس تصویری از مردان سواره و پیاده عرب دیده میشود که پارچه‌هایی را با آتش یونانی آلوده ساخته مشغول آتش افروزی شده‌اند.

(شکل زیر) عربها آتش یونانی را نفت جهنده مینامیدند.



اختراع باروت . فرنگی ها اختراع مهمی را بخود نسبت میدهند؛ در صورتیکه این اختراع از عربها بوده است .

بنا بگفته فرنگیان شخصی بنام شوارتز در سال ۱۳۲۰ میلادی (۷۱۹ هجری) باروت را اختراع کرده است . اما يك راهب انگلیسی موسوم به راجریاکن که در قرن ۱۳ میلادی میزیسته به ترکیباتی اشاره کرده که در زمان وی معمول بوده و به باروت شباهت داشته است . حقیقت مطلب آنست که عربها پیش از دیگران استعمال باروت را میدانستند و اگر آنها باروت را اختراع نکرده باشند ، لااقل باروت توسط آنان بمردم قرون وسطی منتقل شده است . کوندی خاورشناس اسپانیولی که در سال ۱۸۲۰ در گذشته صریحاً نوشته است که عربها در جنگ سرقوسه در سال ۱۱۱۸ میلادی اسلحه آتشتین بکار بردند از آن گذشته مورخین عرب نیز در ضمن تاریخ جنگهای اسلامی در قرن سیزده میلادی (در افریقا) از اسلحه آتشتین نام برده اند ، چنانکه ابن خلدون راجع بجنک ابو یوسف سلطان مراکش برای تسخیر سجلماسه و بیرون آوردن آن از دست فرمانروایان عبدالواد (۶۷۲ هجری ۱۲۷۳ میلادی) چنین میگوید :

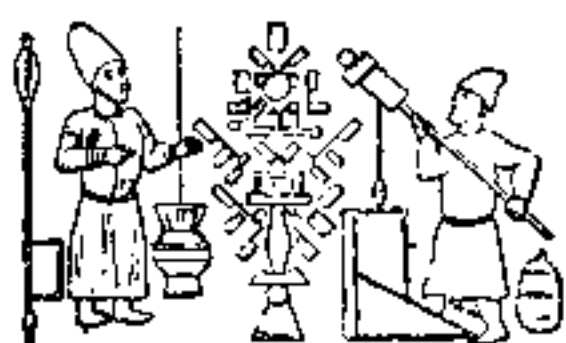
همینکه سلطان ابو یوسف بلاد مغرب (افریقا) را گشود شهرها و دژهای آنرا بزیر فرمان در آورد و بر مرکز خلافت خاندان عبدالؤمن دست یافته آثار آنهارا بر انداخت و شهرهای طنجه و سبتة لنگر گاه و سرحد مغرب را گشود آنگاه بطرف بلاد قبله توجه کرده ، مصمم شد سجلماسه (۱) را از فرمانروایان عبدالواد بستاند و دعوت آنانرا بر انداخته بنام خود دعوت کند ، لذا در ماه رجب ۶۷۲ لشکر بدانجا کشید و سپاهیان از عرب و بربر و زناتة گرد آورد و منجیق و تانک چوبی و گردونه های نفت

۱ - سجلماسه شهری بوده در نزدیکی فاس بنادر معتبر مراکش و اکنون وجود ندارد . مترجم

جهنده (آتش یونانی) باریک‌های آهنین و اندام (۱) نفت انداز همراه برد و از انباری که با آتش و باروت بطور شکفت آوری مشتعل شده بود بدشمن آتش میافکند و قدرت خداوند از این عملیات هولناک ظاهر میگشت.

خلاصه یکسال تمام شب و روز آنجا را حصار داده جنگید تا اینکه روزی دیوارهای برج بر اثر سنگباران کردن از منجیق فرو ریخت و سوراخی در آن پدید آمد و سپاهیان از آن سوراخ بشهر هجوم آوردند.

این گفته ابن خلدون گواهی میدهد که پیش از سوارتنز عربها باروت داشتند،



چه که سوارتنز (مخترع باروت بقول فرنگی‌ها) در سال ۱۳۲۰ میلادی میزیسته و عربها در سال ۱۲۷۳ در جنگ مذکور فوق باروت استعمال کرده اند. از آن گذشته عربها در قرن سیزده میلادی در کتب مربوطه توصیفی از باروت کرده اند که کاملاً شبیه باروت کنونی میباشد.

در کتابخانه پترزبورگ (لنین گراد) تصویر دو مرد عرب است (شکل بالا)

که اسلحه آتشین بکار میبرند و آنکه در سمت راست است چیزی مانند تفنگ در دست گرفته آنرا نزد يك آتش میبرد تا کلوله آن منفجر شود.



شکل رو برو صورت اسب سواری را نشان میدهد

که نیزه ای بدست دارد و نیزه را با پارچه ریشه دار آلوده به نفت کرده اند که هنگام لزوم بدشمن بیندازند. در دو طرف اسب سوار دو پیاده دیده میشوند لباس آن دو پیاده و جل مرد سواره از پارچه ریشه‌داری است که در موقع مقتضی به نفت آلوده میشود.

در فصل تاریخ آرتش گفته شد که آرتش کشورهای متمدن

به صفها و دسته‌ها تقسیم میشدند ولی عربهای جاهلیت از

این نظامات بهره‌ای نداشتند و جنگهای آنان بصورت کروف

(جنگ و گریز) بود. یعنی بدشمن هجوم می‌آوردند و اگر ناتوان میشدند میگریختند

نظامات لشکریان

اسلام هنگام جنگ

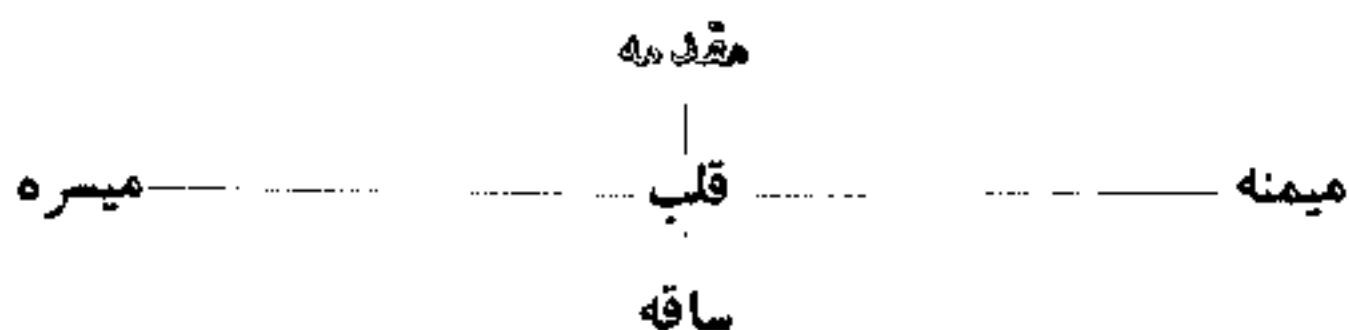
و دو باره حمله می‌آوردند و هیچ قانون و قاعده‌ای در کارشان نبود. پس از ظهور اسلام قوانین و مقرراتی برای جنگ ایجاد شد که از آن جمله صف بندی لشکریان می‌باشد، چنانکه در سوره «صف» راجع بآن موضوع می‌فرماید: «ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان مرصوص» خداوند آن کسانی را دوست دارد که در راه او صف بسته مانند پایه‌های از سرب ریخته شده می‌جنگند، یعنی یکدیگر پیوند خورده و بسته شده اند، بنا بر این در زمان رسول اکرم (ص) لشکریان اسلام با صف بجنگ می‌رفتند و همانطور که برای نماز صف آرائی میشد یک پا و یک جا بطرف دشمن می‌تاختند و چون عربهای بدوی جز جنگ و گریز چیزی نمیدانستند مسلمانان صف بسته بر آنها چیره میگشتند. اتفاقاً فاتحین بزرگ جهان مانند: اسکندر، سلطان سلیم، بنا پارت و غیره بواسطه نظامات تازه و اسلحه‌های تازه توانستند بر دشمنان خود غلبه کنند.

عربهای جاهلیت شترها و زنان و فرزندان و بارها را پشت سر خود قرار میدادند و بدانوسیله از فرار جنگجویان جلوگیری میکردند. مسلمانها با آنکه صف آرائی داشتند و کمتر از صف بخارج میشدند، معذک برای مزید پایداری و فداکاری افراد زنان و بچه‌ها و شتران و بارها را عقب صف‌ها میگذازدند.

در زمان پیغمبر اکرم (ص) سپاهیان اسلام یک صف یا دو صف میشدند (بسته بکمی و زیادی افراد) و همینکه زمان خلفای راشدین شماره سپاهیان زیاد شد برعهده صف‌ها هم افزوده گشت و بمناسبت اسلحه و اوضاع و احوال صف‌های نظامیان جلو و عقب می‌ایستادند چنانکه حضرت امیر (ع) در روز صفین (۳۷ هجری) بسپاهیان خود چنین دستور میدهد:

صف‌های خود را مانند پایه‌های ریخته شده از سرب مرتب و محکم سازید، زره پوشان جلو و بی‌زره‌ها پشت سر آنان بایستند، دندانها را بهم بفشارید که اگر شمشیر بر بدن شما وارد آید کندی می‌گیرد، سرهای نیزه را باز گردانید که سنان آن محفوظ بماند، دیده هم گذارید که خاطر تان آسوده گردد، آهسته صدابرا آرید که از شکست دور می‌شوید...

دسته ها . (کرادیس) - پس از آنکه در زمان امویان عربها با غیر عرب ها مخلوط شدند ، سپاهیان اسلام را بصورت دسته و هنگ قراردادند (چنانکه در تاریخ آرتش گفته شد) چه که در میان هنگام جنگ سپاهیان خویش را به هنگ ها تقسیم میکردند و آنرا کورتیس Kortis میخواندند و هر هنگ و دسته ای را به صفهای منظم ترتیب میدادند . مثلاً شاه ، یافرمانده کل را با پرچمها و ملازمان در وسط قرار داده ، آن را قلب لشکر میگفتند . جلوی این دسته دسته دیگری بود که غالباً از سواران تشکیل می یافت و آنرا مقدمه الجیش یا پیشا هنگ مینامیدند . طرف راست پادشاه میمنه و طرف چپ میسره و پشت سر ساقه نام داشت باین ترتیب:



و باین ترتیب آرتش به پنج دسته تقسیم میگشت . ایرانیان علاوه بر این پنج دسته ، تعداد زیادی فیل در پشت میدان جا میدادند ، پشت این فیل ها برجهای چوبی بار کرده و در این برجها همه نوع اسلحه و پرچم ریخته بودند و چنان بنظر میرسید که با این اقدام روحیه خود را تقویت میکردند .

گاه هم سرا پرده پادشاه را پناهگاه میساختند باین قسم که پشت میدان جنگ برای شاه تخت میگذارند و شاه و فدائیان وی با ملازمان خاص دور تخت را میگرفتند و اطراف آن پرچم می افراشتند و تیراندازان و پیاده ها گرداگرد تخت حلقه میزدند و با این تشکیلات تقریباً سنگری در پشت جبهه ترتیب میدادند و چه بسا که ایرانیان هم مثل عربها بجنگ و گریز می پرداختند و چندین سنکر و پناهگاه به نمونه های فوق ، در پشت میدان تهیه میکردند .

همینکه عربها با رومیان و ایرانیان بجنگ پرداختند ، مانند آنان لشکریان را بدسته ها و صف ها مرتب ساختند چنانکه خالد بن ولید در سال ۱۳ هجری در واقعه یرموک سپاهیان اسلام را مانند ایرانیان به ۴-۳۶ دسته تقسیم کرد و ابو عبیده را در قلب